



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرٌ نَاصِرٍ وَمَعِينٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَوَعَدْنَا اللَّهُ لَبِئْسَ الْأَوْدِينَ

(منه السلام)

وعلينا سلامه

وإليه التسليم)

یاد مولا حضرت صاحب الامر

در کتاب شریف مرحوم آیت الله نهاوندی عبقری الحسان ۲، الیافوت الأحمر - عبقریه بنجم یاقوته ۲۰ ص ۸۰ آمده است که:



مرحوم آیت الله نهاوندی

سند واقعه: مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی روایت می کند: دیدم بخط آقای معظم له جناب مستطاب، عمده العلماء الأعلام و ثقة المسلمین و الإسلام، آقای آقا میرزا محمد باقر اصفهانی، (صهر مرحوم حجة الإسلام آقای حاج آقا منیر الدین البروجردی الإصفهانی (نور الله مرقدہ)) (بنا بر آنچه که از برای این احقر مکتوب داشته از برای درج در این کتاب مستطاب) آنکه: نقل فرمودند برای حقیر؛ (در ارض اقدس خراسان، یوم یکشنبه هفتم شهر شعبان از سنه هزار و سیصد و شصت هجری) مولای معظم مسدد و سید اجل سند، سید العلماء الأعلام، سلیل السادات الفخام العظام، التقی الزکی التقی، آقای حاج میرزا محمد علی گلستانه ای، اصفهانی موطناً و خراسانی مسکناً، (دامت برکاته العالیه) فرمودند: عم من فردوس وساده سید سند صالح، آقای آقا سید محمد علی (گلستانه ای) (طاب ثراه) نقل فرمودند برای من که:

صاحب واقعه: جناب دیانت مآب تقوی ایاب، استاد جعفر نعلبند اصفهانی

شرح واقعه: در زمان ما در اصفهان، شخصی بود جعفر نام، نعلبند، و او بعضی صحبتها می کرد که موجب طعن و ردّ مردم شده بود بر او، فتل آنکه: به طیّ الأرض بکربلا رسیده؛ یا مردم را به صورتهای مختلفه دیدن؛ یا درک شرف خدمت حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) را نمودن. و بر حسب بد حرفی مردم، او هم ترک نمود آن صحبتها را. تا آنکه روزی می رفتم برای زیارت مقبره متبرکه تحت فولاد. پس در بین راه دیدم جعفر نعلبند هم می رود. من رفتم نزدیک او گفتم: میل داری با هم باشیم در راه؟ گفت: چه ضرر دارد؟ صحبت می کنیم با هم، زحمت راه را هم نمی فهمیم. پس قدری با هم صحبت کردیم تا آنکه پرسیدم: این صحبتها که از تو نقل می کنند، چیست؟ صحت دارد یا نه؟ گفت: آقا بگذرید از این مطلب. اصرار کردم و گفتم: من که بی غرضم، مانعی دارد بگویی.

گفت: آقا، شرح حال من آن است که: من بیست و پنج سفر کربلا مشرف شدم، از پول کسب نعلبندی خود؛ و همه را برای عرفه می رفتم، تا آنکه در سفر بیست و پنجم، در بین راه شخصی یزدی با من رفیق شد. پس چند منزل که رفتیم، مریض شد و کم کم شدت کرد مرض او، تا رسیدیم به منزلی که خوفناک بود و به این سبب، قافله را در کاروانسرا دو روز نگاه داشتند تا آنکه قافله های دیگر برسند و جمعیت زیادتر شوند (تا در مسیر امنیت بیشتر داشته باشند).

پس حال او زیاد سخت شد و مشرف به موت شد. تا آنکه روز سوّم، قافله خواست حرکت کند. من در امر آن رفیق یزدی متحیر ماندم که چگونه او را به این حال تنها بگذارم و مسؤول خدا شوم؟ و چگونه بمانم و از زیارت عرفه، که بیست و چهار سال جدّیت تمام داشتم برای درک آن، از من فوت شود؟

آخر الأمر بعد از فکر بسیار، بنایم بر رفتن شد. و مقارن حرکت قافله، رفتم پیش او، و گفتم: من می روم و دعا می کنم خداوند تو را هم شفا مرحمت می فرماید.

چون این را شنید، اشکش ریخت و گفت: من یکساعت دیگر می میرم، صبر کن؛ و چون مُردم، خورجین و اسباب و الاغ من، همه مال تو باشد. همین قدر مرا با همین الاغ، به کرمانشاه برسان و از آنجا هم به هر نحو راحت باشد، مرا بکربلا برسان.

پس چون این حرف را زد و حال گریه او را دیدم، دلم بحال او رقت کرد و از جا کنده شد، و ماندم. و قافله هم رفت. چون قدری گذشت، او مُرد.

پس او را بر الاغ بستم و حرکت کردم. چون از کارونسرا بیرون رفتم، دیدم قافله هیچ پیدا نیست، جز گرد و غبار آنها را [که] از دور می دیدم. پس تا یک فرسخ راه رفتم و میّت را به هر نحوی بر الاغ می بستم، قدری که می رفتم، می افتاد و هیچ قرار نمی گرفت. و مع ذلک، خوف تنهایی بر من غلبه کرد. آخر دیدم نمی توانم او را ببرم، حالم زیاد پریشان شد. ایستادم، توجّه کردم بجانب حضرت سیّد الشهداء (صلوات الله علیه) و با چشم گریان عرض کردم: آقا آخر من چه کنم با این زائر شما؟! اگر او را بگذارم در این بیابان، که مسؤول خدا و شما هستم؛ اگر بخواهم بیاورم او را؛ که نمی توانم، درمانده شده ام.

در این حال دیدم چهار نفر سوار پیدا شدند و آن سوار، که بزرگتر در میان آنها بود، فرمودند: جعفر چه می کنی با زائر ما؟ عرض کردم: آقا چه کنم؟ در کار او درمانده ام. پس سه نفر دیگر پیاده شدند. یکنفر آنها نیزه ای در دست داشتند. گودال آبی که خشک شده بود، نیزه را در آن (گودال خشک) فرو برده، آب جوشش کرد و پر شد. پس آن میّت را غسل دادند و آن یکنفر که بزرگتر آنها بودند، ایستادند و با ما نماز بر او خواندند. پس او را محکم بر الاغ بستند و ناپدید شدند.

من رو به راه آوردم و می رفتم. یکبار دیدم که من گذشتم از یک قافله ای که پیش از ما هم حرکت کرده بودند، و پیش افتادم! تا آنکه دیدم رسیدم به قافله ای که، آن قافله هم (قبلاً) حرکت کرده بودند!! طولی نکشید که دیدم رسیدم به پل سفید نزدیک کربلا!!! و در تعجّب و حیرت بودم که این چه واقعه است!!! تا آنکه او را بردم و دفن کردم در وادی ایمن. پس بعد از بیست روز دیگر تقریباً، قافله ما رسیدند! و هر یک از اهل قافله می پرسیدند که: تو کی آمدی؟ و چگونه آمدی؟ من به اجمال به بعضی، یا به شرح، به بعض دیگر می گفتم؛ و آنها تعجّب می کردند.

تا آنکه روز عرفه شد و من رفتم در حرم مطهر، دیدم که مردم را به صورت حیوانات مختلفه می بینم، از قبیل گرک و خوک و میمون و غیرها، و جمعی را بصورت انسان می دیدم. پس، از شدّت وحشت زدگی برگشتم. تا قبل از ظهر رفتم باز به همان حالت می دیدم. برگشتم و بعد از ظهر باز رفتم، همانطور مشاهده کردم؛ تا فردا که رفتم، دیدم همه را، به همان صورت انسان که می دیدم.

تا آنکه بعد از این سفر، چند سفر دیگر مشرف شدم. باز روز عرفه، مردم را به صورتهای مختلفه حیوانات می دیدم و در غیر آن روز، به همان صورت انسان می دیدم. و به این سبب، تصمیم و عزم کردم که دیگر برای عرفه مشرف نشوم. و چون که این امور و وقایع را برای مردم نقل می کردم، طعن و بدگویی می کردند و می گفتند: برای یک سفر زیارت رفتن چه ادعاها می کند، و لهذا، من بکلی ترک کردم نقل این وقایع را.

تا آنکه یکشب مشغول غذا خوردن بودم با عیالم، دیدم صدای درب بلند شد. چون رفتم در را باز کردم، دیدم شخصی می فرماید که: حضرت صاحب الأمر (صلوات الله علیه) تو را طلبیده. پس به همراه ایشان رفتم تا در مسجد جمعه دیدم که آن حضرت (صلوات الله علیه)، در صفه ای که منبر بسیار بلند در او بود، بالای منبر تشریف دارند. و آن صفه هم مملو است از جمعیت. و آنها در لباسی با عمامه ای مانند شوشتریها بودند.



منظره صحن مسجد جامع عتیق اصفهان، که صفا صاحب الزمان در روبرو با مناره هایش آشکار است

من متفکر شدم که در میان این جمعیت، چگونه می توانم خدمت ایشان برسم. پس توجه فرمودند به من و صدا زدند: جعفر بیا. من رفتم تا مقابل منبر. پس فرمودند:

چرا برای مردم نقل نمی کنی آنچه را دیدی در راه کربلا؟

عرض کردم: آقا من نقل می کردم، از بس مردم بدگویی کردند، ترک کردم نقل آنها را.

پس فرمود: تو کاری به حرف مردم نداشته باش. نقل کن آنچه را دیدی؛ تا مردم بفهمند که ما چه نظر مرحمت و لطفی داریم با زائر جدّم حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه).

توضیح نکات و درسهای این واقعه مبارکه

۱- هر چند تا نقل مورخ واقعه (۱۳۶۶ قمری) دو واسطه وجود دارد، ولی بر فرض معاصر بودن و عدم فاصله سنواتی بین این آنها؛ از تاریخ نقل آن تا کنون ۶۴ سال می گذرد، و این نقل از يك نسل قبل آن که حدود ۳۰ سال باشد نقل شده، او نیز از صاحب واقعه که بعد از گذشت سالها از واقعه آنرا نقل کرده است، لذا تاریخ اتفاق این واقعه حداقل صد سال قبل بوده است.

۲- این واقعه از تشرفات صادقه حقیقیه به زیارت حلاوت صاحب الأمر (منه السلام) در بیداری بوده، که در دوران غیبت کبری اتفاق افتاده، و صاحب واقعه در حین تشریف حضرتش را شناخته است.

۳- صنعت و حرفه نعلبندی؛ از مشاغل ساده و کم درآمد بوده، و اینکه صاحب واقعه از درآمد این شغل؛ با صرفه جویی بسیار پس انداز می کرده تا بتواند هر سال به زیارت کربلا مشرف شود؛ علامت عمق عشق و شوق و شدت همت او بوده است.

۴- با توجه به کمبود امکانات و وسایل رفاهی صدسال قبل؛ و مشقات سفر در آن زمان؛ و ناامنیهای مسیر و حوادث غارت و قتل که در سرتاسر مسیر (ایران و عراق) شایع بوده، مواظبت استاد جعفر بر سفر هر ساله از اصفهان به کربلا برای زیارت؛ نشانه دیگری از عمق معرفت و شدت محبت او به حضرت ولایت و همتش در این مسیر است. این نکته راهنمایی خوبی برای اهل ایمان در اهتمام به سفر زیارت عتبات عالیات می باشد و انجام آن در شرایط سخت می باشد.

۵- چنان سرمایه معنوی و جدیتهای؛ زمینه نائل شدن او به موفقیتهای بزرگ (تشریف مهدوی، طی الأرض، و مقام بصیرت و معرفت باطن که از برکات و آثار روز عرفه است و ...) را فراهم نموده است. بعد از ۲۵ سفر (با آن شرایط) و موفقیت در يك امتحان الهی؛ آن ابواب نورانی بر او باز می شود.

۶- مسیر "خوفناک" قبل از کرمانشاه، احتمالاً مسیر گردنه اسدآباد بوده است، صعب العبوری این قسمت تا سالهای اخیر باقی بود، در دوره گذشته؛ این صعب العبوری زمینه ناامنی و سوء استفاده راهزنان و یاغیان را فراهم کرده بود، بعد از آن دشت کنگاور است، که حتی مردم آن منطقه در امان نبودند و از ترس گوسفندانشان را برای چرانیدن هم به صحرا نمی آوردند.

۷- جاماندن از قافله در آن دوران؛ امر بسیار خطیری بوده؛ که غیر از خطر مهلکه مالی و جانی؛ محرومیت از مقصد سفر که زیارت بوده را نیز داشته است، خصوصاً نرسیدن در وقت زیارتی ممتاز و فوق العاده ارزشمند "روزعرفه"، آن هم برای کسیکه ۲۵ سال مواظبت داشته و توانسته این روز را در کربلا باشد، حالا یکباره در معرض محرومیت از این توفیق بزرگ معنوی واقع شود، یعنی قمار کردن و به مخاطره انداختن تلاش مادی و معنوی بیست و پنج ساله، آن هم برای درخواست يك زائر حسینی که جنازه اش را ببرد کربلا، صرفنظر از اینکه انجام این امر در آن زمان با آن شرایط و امکانات چقدر سخت بوده؛ و پذیرفتن انجام آن برای يك شخص همسفر ناآشنا و بدون سابقه آشنایی و خویشاوندی؛ چه میزان خلوص نیت و قوت همت نیاز دارد، ولی همین امر کلید فتح الفتوح ابواب معنویات بعد از تلاشهای ۲۵ ساله او می شود.

۸- درباره ملاقات ذکر شده در ابتدای واقعه؛ که در راه کرمانشاه بوده؛ هر چند ظاهراً از صدر واقعه بر می آید که چون توسل استاد جعفر نعلبند به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بوده؛ و نیز آن بزرگوار تعبیر نموده اند: جعفر چه می کنی با زائر ما؟ بنابراین تشریف اولی به خدمت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بوده است. ولی از آخر واقعه و از بیان حضرت صاحب الأمر (منه السلام) به استاد جعفر "که فرموده اند: تو کجاری به حرف مردم نداشته باش. نقل کن آنچه را دیدی؛ تا مردم بفهمند که ما چه نظر مرحمت و لطفی داریم با زائر جدم حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه)" به وضوح بر می آید که تشریف اولی نیز به حضور حضرت صاحب الأمر (منه السلام) بوده است، و مانعی ندارد که توسل به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بوده، و پاسخ دهنده امام زمان باشند، چرا که در این زمان؛ اوست فریادرس و پاسخ دهنده به توسلات به همه معصومین (علیهم السلام)، و اینکه زیارت امام حسین همانا زیارت حق تعالی است، که در این عصر همان زیارت حضرت صاحب الأمر (منه السلام) است، چه اینکه اوست قائم بامرالله.

۹- اغاثه و فریادرسی حضرت صاحب الأمر (منه السلام) به متوسلین به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و زائرینش، و بروز اعجازهای اظهار چشمه جوشان آب در گودال خشکیده، و طی الأرض و...

۱۰- در کلام خازنان وحی (علیهم السلام) آمده است که: حضرات معصومین (علیهم السلام) هنگام جان دادن همه اهل ایمان تشریف می آورند، و برای تجهیز و نماز و دفن خواص نیز شخصاً حاضر می شوند، در این واقعه می بینیم که چگونه برای تجهیز و نماز و دفن زائرشان؛ بلکه کسی که در سفر زیارت جان داده؛ حاضر شدند، و این شرافت و مژده بزرگی است برای کسانی که سفر زیارتی را با همه خطرات و سختیهایش بجان می خزند، و باداش ارزشمندی است که نگرانی زائر از آسیب در این راه را جبران می نماید.

۱۱- عنایت طی الأرض به صاحب واقعه؛ به پاداش آن گذشت و استقامتش، و نیز برای تکریم زائر حسینی که در راه کربلا جان داده؛ تا اینکه جسدش فوراً به کربلا برسد و در راه آسیب نبیند.

۱۲- مرتبه بصیرت و رؤیت سیرت و سریرت مردم و بازشدن چشم برزخی، امری است که هم به مرتبه عالی معنوی فراهم شده، و بطور مستمر در اختیار شخص است، و هم به صورت غیراختیاری که موجب زحمت صاحب حال در معاشرت با عامه ناس می گردد، و هم به صورت حال موقت ممکن است باشد، استاد جعفر نعلبند از برکت مداومت زیارت عرفه حسینی و موفقیت در آن امتحان الهی، به بصیرت روز عرفه که از آثارش شناخت باطن و سریره مردم است، نائل شده بود، ولی چون تحملش برای او سخت بوده (حتی یکروز در سال) خود را از زیارت عرفه محروم می کند! راههای ساده تر از محرومیت زیارت عرفه برای تحمل آن بصیرت یا رفع و برطرف شدن آن وجود دارد.

۱۳- علیرغم دیانت و التزامات معنوی استاد جعفر نعلبند مانند ۳۰ سال زیارت عرفه کربلا رفتن، و با اینکه اهل آن قافله جمعیتی بوده اند و همه کم و بیش به قدری از واقعه مطلع بوده اند، ولی انکار مردم زمان استاد جعفر نعلبند، بخاطر نقل این عنایات؛ حاکی از عدم تحمل نفسانیت بشری یا حسد بوده، و این رفتار همواره و در همه جا بوده و هست، ولذا تا شخصی زنده است؛ نفوس ضعیفه تحمل شنیدن

تعریف و توفیق کسی را نداشته، ولی بعد فوت وی به آسانی آنرا نقل و شرح می کنند، وقت تأمل شود می بینید که در این بین شخص و قضایا تغییر نکرده؛ بلکه تنها این نفسانیت آن مردم است، که در حیات شخص جلوه دیگری را تحمل نکرده و انکار می کنند، ولی با فوتش نفسشان دیگر او را در برابر خود ندیده ولذا تکریم او را تحمل می کند.

۱۴- در این واقعه بخوبی معلوم می شود که هر چند ابتداءً کتمان احوال و توفیقات معنوی؛ برای صیانت نفس شخص از عجب یا شهرت؛ لازم است، و بطور عموم؛ اخفای این امور از منکرین و عامه ناس؛ به جهت امان از انکار یا مزاحمتشان؛ ترجیح داشته، و عموماً اولویت با کتمان است، ولی در هر صورت؛ اینطور نیست که کلاً نقل آنها ممنوع و محذور باشد، بطوریکه هر که نقل کند متهم یا تکذیب شود؛ (همچنان که برخی عوام و فرق در این عصر آنرا ترویج می کنند)، بلکه طبق آیه شریفه: **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ**، بازگویی توفیقات و نعمتهای الهی از مادی و معنوی نوعی شکر نعمت حق و سبب ازدیاد امید در دلهای بندگان خداست، ولذا نقل تشرفات و توفیقاتی که مروج عظمت مقام ولایت کبری (منه السلام) بوده و سبب تقویت قلوب اهل ایمان و تشدید ایمانشان می شود؛ نه تنها اشکالی نداشته؛ بلکه در مواردی لازم بوده، حتی اگر عده ای منکر شده یا شخص را متهم کنند، در این واقعه دستور صریح حضرت صاحب الأمر (منه السلام) بر نقل این وقایع وارد شده است. و در این خصوص که امر وارد شده؛ تخلف نیز جایز نیست، و در بقیه موارد مشابه بر حسب شرایط و امکان باید عمل نمود. البته اصل مهم: نقل و اشاعه وقایع و آیات الهیه است، و ذکر نام شخص به ضرورت لازم می شود، از این رو افراد بهره مند از این عنایات الهیه، برای انجام وظیفه بدون ابتلائی به انکار منکرین؛ می توانند وقایع شخصی را در خلال وقایع بسیاری که از دیگران نقل شده؛ نقل کرده و یا بدون نسبت به خود؛ به نام مستعار یا بدون ذکر نام نقل نمایند.



منظره صفا صاحب الزمان (منه السلام) در مسجد جامع عتیق اصفهان

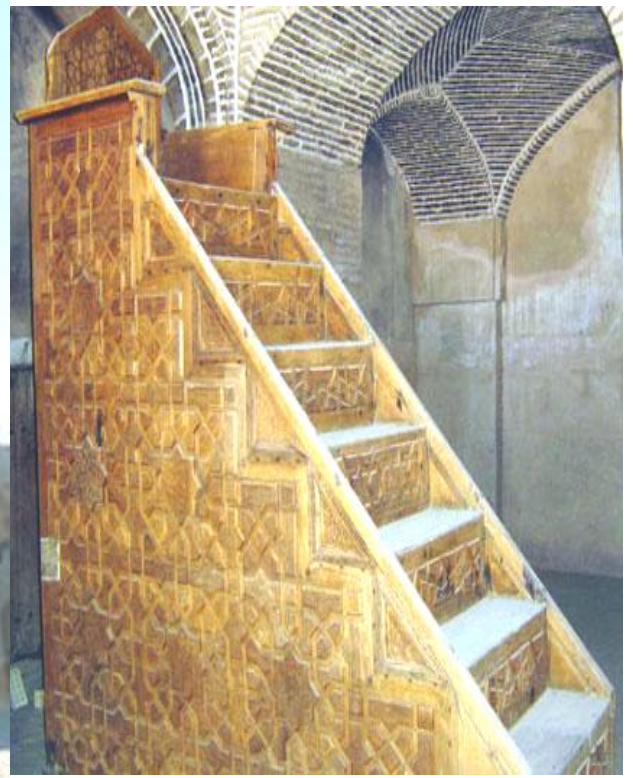
۱۵- مسجد جامع عتیق اصفهان که معروف به "مسجد جمعه" می باشد، قدمتی هزار و دوست سال داشته، و به جهت کثرت وقوع تشرفات و مشاهدات در آن مقام شریف، افضل مساجد اصفهان به شمار می رود، و فضای روحانی این مسجد بر زائرین آن مخفی نیست، صفا ای که منبر در آنست؛ صفا سمت قبله و جنوبی مسجد است، که گنبد و دو مناره دارد، این صفا به نام "صفا صاحب الزمان" معروف است، که در السنه عامه به اختصار آنرا "صفا صاحب" می گویند. و طبق این واقعه: این مسجد و این صفا و منبر مزبور از دیدارگاهها و قدمگاههای حضرت صاحب الأمر (منه السلام) محسوب می شود. در این مسجد دهها سال است که سحرهای شبهای جمعه مجلس دعای کمیل و سحرهای ماه مبارک رمضان مجلس دعای ابوحمزه ثمالی برگزار می شود، که برخی از مقاطع صوتی آنها را در ضمن مرسولات بنیاد حیات اعلی منتشر کرده ایم.

۱۶- افراد حاضر در بای منبر حضرت صاحب الأمر (منه السلام) افراد معمولی نبوده و از اولیاء الهی و خواص حضرتش محسوب شده، که مرتباً در اجتماعات بخصوصی (هر جا که حضرتش تشریف داشته باشند) حاضر شده، و از محضرش فیض می برند، این مجالس از عامه ناس مستور بوده و یا در اماکنی که کلاً مستور است برگزار شده و یا اگر در اماکن ظاهره منعقد شود، این اجتماع در خفاء و پوشیده از عموم مردم برگزار می گردد، همانطور که در این واقعه می بینیم، و حضور استاد جعفر نعلبند در آن با عنایت حضرت و ارسال فرستاده میسر شده است.

۱۷- عمامه شوشتری، نوعی پیچیدن عمامه است که هنوز هم در میان سادات و متعبدین شوشتر متداول است، و تحت الحنک نیز دارد.

۱۸- مرحوم استاد جعفر نعلبند اصفهانی در تخت فولاد اصفهان مدفون است، رضوان الله تعالی علیه.

۱۹- بعد از ملاحظه تفصیل فوق الذکر؛ شایسته است که اهل حق توفیق توصل به حضرت صاحب الأمر (منه السلام) را (نماز حضرتش و زیارت آل یاسین کامله) در این مقام مبارک از دست ندهند. التماس دعا.



منظره منبر قدیمی در صفا صاحب الزمان (منه السلام) در مسجد جامع عتیق اصفهان

والحمد لله رب العالمین